

## خدا شناسی در شعر فارسی

بر صاحب نظران پوشیده نیست که زبان و ادبیات هر قومی اختصاصات و ممیزاتی دارد و سبک و اسلوب زبانها در بیان افکار و ادای معانی متفاوت است حتی برای بعضی از کلمات و مفردات زبانی در زبانی دیگر مترادفی نتوان یافت و نیز برخی از قیود و حروف و اصوات زبانی را بدشواری میشود بزبانی دیگر ترجمه کرد و بدون تردید این مطلب یکی از اسرار صعوبت کار مترجمین است و از اینجاست که گفته اند ترجمه نوعی از جنایت است زیرا بفرض آنکه مترجم در نقل مفاهیم و مقاصد بطور کامل موفق و کامیاب گردد مسلماً در حکایت آهنگ سخن و موسیقی کلمات و ترجمه امثال و حکم و نکات و لطائف دیگر که در زبان اصلی آشکار و نهان است بطرز شایان توفیق نخواهد یافت و نهایت هنر او این است که لباسی بدیع و کسوتی فاخر و جامه ای زیبا بر اندام عروس معانی بیوشاند و آنرا بر اهل زبان خود بدیگر گونه آرایشی جلوه دهد تا در زمره صاحب جمالان متجلی و بزور قبول اهل دل متجلی گردد و همچنین نوع خیال و طرز اندیشه و مجری و مسیر افکار ملل گاه اندک و گاه بسیار با هم اختلاف دارند و بنا بر همین مقدمات در آثار نویسندگان و شاعران ملل مختلف عالم که مظهر ذوق و فکر و قریحه ایشان است فرقه ها دیده میشود زیرا گویندگان هر ملتی در محیطی خاص تربیت یافته و بحکم طبیعت از نیاکان و پیشینیان خود وارث میراث های معنوی بسیارند و بدین سبب میگویند که آثار مشهور و منظوم هر ملتی آینه طرز فکر و ذوق و قریحه آنها است و بدیهی است که هر شاعر و نویسنده ای بیشتر مجلی و مظهر عواطف و احساسات و فکر و ذوق ملت خود باشد آثار وی در نظر عوام و خواص قوم محبوبتر و مطلوبتر خواهد بود و اگر تراوش های ادبی او مربوط باخلاق و آداب و امور اجتماعی باشد کتاب درسی ملت او خواهد گشت و مردم او را معلم و استاد ابنای وطن بشمار آورند چنانکه این موضوع در باب شیخ اجل سعدی صورت صدق و تحقق یافته است و چندین قرن گلستان و بوستان او در مکاتب و مدارس ایران کارنامه فرهنگ و معرفت و برنامه درس و سر مشق اخلاق و

کتاب تعلیم و تربیت بود مردم این سرزمین در اطراف و اکناف مملکت از این آثار نفیس استفاده های ادبی و اخلاقی و اجتماعی میکردند و الحق نظر بحق تعلیم و تربیتی که سعدی بر ابنای وطن خود دارد بر همه استادان متقدم رحجان و برتری یافته است و کسی را با او در این موهبت اصلا مشارکت و همدستی نبوده است. نام سعدی بمیان آمد و زمام اختیار از دست رفت و از مرحله دور افتادم باری یکی از امتیازات ادبی و تجلیات بارز روحی و معنوی ایران خدا شناسی یا ثنا و ستایش ذات الهی است که در بسیاری از اشعار ایرانی باشکال مختلف و مظاهر گوناگون تجلی یافته است. خدا شناسی بآن ترتیب و نظام که در شعر فارسی موجود و مشهود است یکی از خصائص خاصان حق و از فضائل عالیه انسانی بشمار میرود زیرا ستودن ذات باری بصفات کمال و عشق ورزیدن بجمال حق و خوض در معارف الهی آنهم با آنهمه جذبات عاشقانه و شوق و ذوق عارفانه مختص اهل کمال و صاحبان وجد و حال است. شاعران عرب با آنکه آیات قرآن کریم بزبان ایشان شرف نزول یافته است و احادیث و اخبار و معارف دینی غالباً بلفظ عرب تدوین شده است چندان توجهی باین معنی نداشته اند و حتی در دیوانهای بزرگترین شعرای محدثین یعنی ابوتمام و بختری و مثنوی که بقول ابن الاثیر این سه تن لات و منات و عزای شعر عرب هستند بهیچوجه از ثنا و ستایش ذات الهی خبری نیست.

ولیکن کمتر دیوان فارسی است که سر آغاز آن بنام خدا نباشد البته ما منکر آن نیستیم که ابوالعناهیة مثلاً دیوانی در زهد و تقوی و توبه و انابت سروده است ولی این موضوع غیر از آن است که شاعر احساسات شاعرانه و ذوق و حالت عاشقانه خود را بکار ببرد و بالفطری هر چه نیکوتر و اسلوبی هر چه زیباتر صفات کمال و اسرار جلال و جمال الهی را بیان نماید و نیز غیر از آن است که شاعری چون ابو نواس بر حسب تصادف و اتفاق مضمونی در ستایش خدا بر زبانش جاری شود و بگوید: علمی قضب الز برجد **شاهدات - بان الله لیس له شریک** که عین همین مضمون را استاد اجل شیراز بصورتی دیگر نموده است. در آن بیت مشهور که میفرماید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتر است معرفت کردگار

بدیهی است که اشارت شیخ بآن است که شخص هوشیار بکتاب تدوینی نباید اکتفا ورزد بلکه شایسته چنان است که کتاب تکوینی الهی را که آفاق و انفس است مورد مطالعه و تأمل قرار دهد و نیز باید دانست که موضوع مانحن فیه یعنی خدا شناسی غیر از عرفان و تصوف است و آن باب جدا گانه ای است که بسیاری از شاعران عرب نیز

در آن وادی وارد شده و شعر سروده اند اگر چه درین باب هم شاعران معرفت گوی ایران شیوه ای خاص پیش کشیده و طرحی نو در انداخته اند . با وجود آنکه شاعران عرب در قرنهای دوره تمدن اسلامی غالباً بمقام خلافت و بدربارهای خلفا نزدیک بوده اند و مخصوصاً در اعیاد فطر و اضحی و ایام جمعه شاهد و ناظر بوده اند که خلفا باچه شکوه و جلالی در آئین و رسوم مظاهر دینی شرکت و خطبه جمعه و اعیاد را شخصاً ایراد میکردند و معلوم است اگر من باب تداعی معانی هم باشد این مظاهر عبادت اصحاب قرائح را بسرودن اشعار در ثنا و ستایش مہبود باید بر انگیزد .

قصیده بسیار فصیح و بلیغ و پر طنطنه بحتری که در مدح متوکل عباسی و در وصف و تصویر مراسم عید فطر سروده است برهان باهر و روشن این مدعی است در این قصیده شاعر فقط از شکوه و عظمت و جلال خلیفه و ملک و سپاه او و غوغا و وضوای مردم برای دیدن خلیفه و صفات و شمایل بر جسته او سخن گفته است و بهیچوجه از ثنای خدا دم نزده یقین دارم اگر شاعر ایرانی در چنین مقامی شعر میگفت سخن را بنام خدا و حمد و ثنای پروردگار آغاز میکرد چند بیت از قصیده بحتری در اینجا نقل میشود تا منظور بهتر روشن گردد :

و بسنة الله الرضية فطر	بالبصر صمت و انت افضل صائم
يوم اغر من الزمان شهر	فانهم بيوم الفطر عيناً انه
لجب يحاط الدبن فيه و يظهر	اظهت عز الملك فيه بجحفل
عدداً يسير به العذيد الا كثر	خلنا الجبال تسير فية و قد غدت
و البيض تلمع و الاسنة تزهر	فالخيل تصهل و الفوارس تدعى
و الجو معتكر الجوانب اغبر	و الارض خاشعة تميد بثقلها
طوراً و يطفئها العجاج الا كدر	و الشمس طالعة توقد في الضحى

شاعران ایران خدا شناسی یا حمد و ثنای الهی را بطرق گوناگون آورده اند استاد بزرگ حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه بطریق بسمله رفته و دیوان بزرگ خود را من باب تیمن و تبرک و استعانت بنام خدا افتتاح کرده است :

بنام خداوند جان و خرد      کزین برتر اندیشه برنگذرد  
و حکیم نظامی در مغزن چنین آغاز سخن میکند :

بسم الله الرحمن الرحيم      همت کلید در گنج حکیم  
و همچنین استاد اجل سعدی بوستان را بنام خدا افتتاح میکند :

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین  
 و بهمین سیاق بسیاری از شاعران ایران سرآغاز دیوان خود را بنام خداوند  
 مزین ساخته اند حتی یکی از شاعران ایران میگوید:  
 مرد دانا سخن ادا نکند تا بنام حق ابتدا نکند  
 و بدون شك در این بیت اشارت بحدیث نبوی رفته است:

کل امرئی بال لم یبدء بالبسملة فهو ابتر و برخی از شاعران طریق حمدله  
 را پیش گرفته اند چنانکه سعدی در مطلع تصیده الفیه خود (الفیه منسوب بالف بکسر  
 لام است که نام نخستین حروف هجا است و الفیه ابن مالک مثلا منسوب بالف است  
 بسکون لام که عدد هزار باشد) گوید:

شکرو سپاس و منت و عزت خدایا پروردگار خلق و خداوند کبریا  
 و گروهی دیگر از شاعران فارسی زبان مسلك مناجات را برگزیده اند چنانکه  
 نظامی در سرآغاز لیلی و مجنون گوید:

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه چون کنم باز  
 ای یاد تو مونس روانم جز نام تو نیست بر زبانم  
 ای کار گشای هر چه هستند نام تو کلید هر چه بستند  
 ای مقصد همت بلندمان مقصود دل نیاز مندان  
 ای سرمه کش بلند بینان در باز کن درون نشینان

باز نظامی در کتب خسرو و شیرین خود بشیوه ای بسیار دلای و یزوزیبا بمناجات میبرد  
 و بدون آنکه خلی بمقام مناجات و عالم خشوع و تضرغ و تعبد وارد شود  
 براعاة الاستهلالهای خلی مناسب بکار میبرد و گوید:

خداوندا در توفیق بگشای خداوندی را ره تحقیق بنمای  
 دلی ده کو یقینت را بشاید زبانی کافر ینت را سراید  
 درونم را بنور خود برافروز زبانم را ثنای خود در آوز  
 بدو دی دلم را تازه گردان زبورم را بلند آوازه گردان  
 عروسی را که پروردم بجانش مبارک روی گردان در جهانش  
 چنان کز خواندش فرخ شود رای زمشک افشاندش خلیخ شود بای  
 سوادش دیده را پر نور دارد سماعش مغز را پر نور دارد

و نیز مولانا جامی یوسف وزلیخای خود را بدین نمط ایتر می کند  
 الهی غنچه امید بگشای گلی از روضه جاوید بنمای

بخندان از لب آن غنچه باغم  
وزان گل‌عطر پرور کن دماغم  
و همچنین وحشی بافقی در سرآغاز مثنوی فرهاد و شیرین خود گوید:  
الهی سینه‌ای ده آتش افروز  
در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

جای آن است مقداری از آثار این شاعران بلند پایه و گرانمایه را در ذیل مقال درج سازیم تا طرز اندیشه و بلند پروازیهای طایر فکر ایشان در الهیات و خداشناسی که در مقام ثنا و ستایش و بزبان شوق و وجد و حال نمایان گشته و از اینراه یکی از شاهکارهای شعری و هنری خود را ثبت جریده عالم ساخته اند تا حدی روشن گردد نخست باید متوجه شد که خدا شناسی عالیترین اقسام فلسفه ما و رای طبیعت بشمار آید و آنرا حکمت اعلی نامیده اند و سخن راندن در ذات و صفات الهی بنحوی که از جانب شرع و عقل مورد طعن و دق قرار نگیرد کاری بس شگرف است و مستلزم احاطه بر آیات و احادیث و اخبار و اقوال بزرگان عقل و دین و اطلاع وافر بر حکمت الهی میباشد حتی در باب نظر در الهیات و رستگاری و نجات اندیشه انسانی در آن ورطه هولناک اختلاف نظر در میان فلاسفه و حکماء و فرق مختلف بشدت هر چه تمامتر در کار است و فعلا از بیم خروج از دایره ادب بمسائل علم و دقائق فلسفه از تفصیل و تشریح آن صرفنظر میکنیم و هر کس مقدمات کتب کلامی نظری افکند این مطلب بر او روشن خواهد شد همچنین هر کس بدیباچه‌های کتب حکمت و کلام از قبیل شرح منظومه سبزواری و یا مواقف قاضی عضد ایچی رجوع کند رفعت منزلت و بلندی پایگاه معرفت‌الله و خدا شناسی در بین سایر معارف بشری بر او هویدا خواهد گشت و بالخصوص در نظر متقدمین که اشتغال بماده و گرفتاریهای مادی آنان را در نظر و فکر در عواقب امر انسان و فلسفه وجود وی و توجه بمبدء و تعمق در اسرار آفرینش باز نداشته بود علم الهی مقامی چنان ارجمند و والاداشت که بالا تر از آن در حیطه امکان و تصور نبود و باید گفت حرف حق هم همان است که ایشان گفته اند

شاید کسانی تصور کنند که این شاعران بر نهج و نسق ارسطو و ابن سینا در قواعد علمی و اصول حکمت الهی دم زده اند و از کلمات آنان التفاضلی کرده اند و در تنگنای برهان و قیاس و دایل و مضامین بحث و جدل افتاده اند ولی این اندیشه خطا است و این تصور قابل تصدیق نیست بلکه اینان سخنان تر و آبدار و مضامین نغز و پر مغز گفته اند، شعر سروده اند، نغمه‌های روح افزا نواخته اند، هنرهای شاعرانه خود را بهترین وجهی که قبول خاطر و لطف سخن همراه آن است و نصاب حسن کلام

در آن بعد کمال است نموده اند و حقائق حکمت را در ضمن سخنان از دل برآمده و بر دل نشین جلوه گر ساخته اند و بیشتر توجه ایشان به دلیل الهیانه « باصطلاح فیلسوف بزرگ ابن رشد اندلس » یعنی بدلائل رحمت و عنایت الهی و نظام احسنی که در عالم شهادت پدیدار می باشد معطوف بوده است و بعبارة اخری و جهة همت ایشان سیر در آفاق و انفس و مشاهده عجائب خلقت و مظاهر حسن و زیبایی که در آسمان و زمین است بوده و همواره از مراتب انعام و احسان الهی و حقائق و نوامیس طبیعت که با هر پروردگار دانای دادگر دزکارگاه آفرینش حکم فرما است و از شرح رموز عواطف و وجدان و ارادری که در دل و جان انسان نهان است و بلکه جریان و اهتزازات مشابه آنها که در ذرات جهان است سخن رانده اند و هرگز گرد دلائل خشک و بی روح منطقی که در مخائل الهیات عاطل از حلیت اقناع و عاری از زیور قبول است نگشته اند گویا این شیوه سخن گفتن خاص شاعران ایران باشد

بدیهی است که منابع و مراجع شاعران ایران در ابداع این بدائع شعری و شاهکارهای هنری معارف اسلامی و حکمت یونانی و مقداری از موارث معنوی باستانی بوده است ولیکن نیروی تصرف و ابتکار ایشان آنرا بصورت شعری خاصی در آورده و کاملا رنگ و صبغه ایرانی بآن بخشیده است .

اکنون وقت آن فرا رسیده است که نموده هائی از شعر فارسی در خدا شناسی بر سبیل مثال بیاوریم و معلوم است که استقصای این مقصود و استیفای این موضوع مستلزم تدوین و تلفیق بکتانی مفصل خواهد بود و انتخاب ابیات نیز در این مورد کاری است دشوار زیرا از دیر باز گفته اند و ما محاسن شیعی کله حسن

در این چمن که سراسر نوازش جان است      گزیدن گل زیبا نه کار آسان است

ولی بهر حال تأیید مدعی را از آوردن سخنانی چند از استادان ارجمند در ستایش ذات باری و معرفت و توحید اگر چه از بسیار کمی و ازیمی نمی باشد نا گزیریم شاعر نابغه و عظیم ایران فردوسی طوسی در مطلع شاهنامه میفرماید :

بنام خداوند جان و خرد      گزین برتر اندیشه بر نگذرد

خداوند نام و خداوند جای      خداوند روزی ده رهنمای

خداوند کیهان و گردان سپهر      فروزنده ماه و ناهید و مهر

ز نام و نشان و گمان بر تراست      نگارنده بر شده گوهر است

به بینندگان آفریننده را      نبینی مرانجان دو بیننده را

نیابد بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد	نیابد بدو راه جان و خرد
خردگر سخن برگزیند همی	همان را گزیند که بیند همی
خرد را و جان راهمی سنجداو	در اندیشه سخته کی گنجد او
بدین آلت ورآی و جان و روان	ستود آفریننده راه کی توان
بهستیش باید که خستو شوی	ز گفتار بیکار یکسو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه	بفرمانها ژرف کردن نگاه
توانا بود هر که دانا بود	ز دانش دل پیر برنا بود
از این پرده برتر سخن گاه نیست	بهستیش اندیشه را راه نیست

با دقت و تعمق در معانی ابن اشعار فردوسی پایه خرد و دانش وی بر ما روشن میشود زیرا در زمانی که او میزیسته علم کلام حکومت بر اذهان خواص داشته و نائمه جنگ و جدال فرق مختلف مذاهب سخت در اشتغال بوده است فردوسی در این ابیات گویی بر طرفداران بحث و جدل نهیب میزند و آنانرا از عواقب غفلت و گمراهی بیم میدهد و ایشانرا براه راست میخواند و میگوید که بهتر است در شئون الهی سخن نگویند بهستی او معترف شوید که معرفت کنه و ماهیت ذات و صفات او از مستأثرات الهی و مخصوص بخود اوست در این وادی قدم نهادن خطا است زیرا که راه پس دور و دراز و پر خطر است و کمیت عقل بشر در طی این بادیه لنگ است در اینراه پای خرد میگذرد و وهم با عقل ممانعت میورزد و سوسه اهریمنی با فرقه ایزدی در نبرد است حرم در پیش است و حرامی از پس پی پای پیشروی پیدا نیست تا کام بتوان بدنبال کام او بر داشت پس خردمند را همان بهتر که بخبال باطل و هوس محال عمر خود را ضائع نکند و به آرزوی بدست آوردن سودی خود را در این دریای نا پیدا کرانه نیفکند و قوای عقلی خود را در این عالم عناصر و جهان محسوس بکار اندازد و در پی اکتشاف علمی رود که مواد آن در تحت سلطه حواس آدمی در میآید.

خردگر سخن برگزیند همی	همان برگزیند که بیند همی
سخن هر چه زین گوهران بگذرد	نیابد بدو راه جان و خرد

براستی علو کعب و رفعت شأن فردوسی را از این ابیات میشود شناخت و بنا بر

همین افکار بلند او بوده است که او را حکیم گفته اند زیرا این مطالب عالی که از این اشعار مفهوم میگردد بهترین راهنمای گرفتاران بحث و جدال بر راه راست میباشد زیرا نتیجه این جدلها جز بدبختی و افتراق و تشتت و اختلافات شدید آشنی نا پذیرد مسائلی که اساس آن بر وهم و خیال است و صدها فرسنگ از حقیقت دور نبوده است و اگر بجای این مجادلات و نفاق در زمان فردوسی تا زمان ما دانایان قوم این بند و اندرز حکیمانه او را آویزه گوش هوش میکردند و دنبال بحث و جدل کلامی نمیرفتند و بجای آن عمر خود را در علوم مثبت و منتج و مفید مصروف میداشتند مسلماً حقائق تاریخ این مملکت و بلکه جمیع عالم اسلام و شرق عوض میشد و شاید بسیاری از اکتشافات بزرگ علمی نصیب دانشمندان این سر زمین میگشت و اینک با کمال تأسف باید گفت این اندیشه بلند فردوسی بقدری سیرری تلقی گردیده که کمتر کسی حتی متوجه معنی و مفهوم این آیات او شده است این مرد اجتماعی بزرگ و این حکیم عالیقدر در این آیات انگشت بر نقطه ضعف علمای شرق نهاده است و با دیده دور بین خود رکورد و خمودی را که سالیان دراز بعد از عصر فردوسی جهان علم و دانش در مشرق زمین بدان گرفتار آمده پیش بینی کرده است آری اشغال جدال و استغراق وقت در ادله کلامی و زها ساختن علوم حقیقی و بعضی علم و عوامل دیگر انحطاط و قهقری از قبیل تعمیم مبانی تصوف در بین طبقات اجتماع و طرد حقائق دین و اخذ شبهات نقلی سیر تکاملی علوم را در مشرق زمین متوقف ساخت باری شیخ اجل نیز در دیباچه بوستان پای استدلالیانا را چنین می شمارد و عاقبت خوض و فرو رفتن در شئون الهی را دهشت و عبرت میداند و هزاران کشتی عقل و دلیل را غرق در این ورطه هولناک می بیند ولی او طریق نجات را تصوف و عرفان مشروط میانگارد و راه وصول بمقصد و وسیله وصال شاهد غیبی را طریقت منطبق بر شریعت و اتباع داعی تشخیص میدهد و بین طرز تفکر این دو مرد بزرگ فرق بسیار است اگر چه هر دو در اتباع توافق دارند زیرا که فردوسی نیز راه شستن دل را از تیر لپها پیروی از احکام آسمانی میداند. برای حسن ختم بند کرامتاری چند از او تید بزرگ که در ثناء ستایش پروردگار است میپردازیم

ممکن است کسانی بگویند که این اشعار را همه شنیده اند و طبع از تکرار ملول خواهد شد در جواب باید گفت اگر این سخن درست باشد باید هر چه دفتر و دیوان شاعران و گویندگان پیشین است همه را در مخزنی نهاد و قفلی بندر آن بر زد و بطاق نسیان گذاشت و انگهی بسیاری از کسانی که این اشعار بای آنان نازگی دارد یا در تحت این



عنوان که در این گفتار است بسمع ایشان نرسیده است و بنا بر این درج این اشعار در اینجا باعث بر تجدید نظر و تعمیق و تدقیق فکر ایشان خواهد شد و بهر حال مجله دانشکده ادبیات جای تذکار و تکرار آثار نفیس و برجسته ادبی است و برای احتراز از اطناب بهمین مقدار اکتفا میشود. اینک اشعار :

### از سعدی

یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد  
چندین هزار صورت الوان نگار کرد  
از بهر عبرت نظر هوشیار کرد  
خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد  
اسباب راحتی که ندانی شمار کرد  
احمال منتهی که فلک زیر بار کرد  
بستان میوه و چمن و لاله زار کرد  
شاخ برهنه پیرهنش نو بهار کرد  
تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد  
هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد  
حیران بماند هر که در این افتکار کرد

فضل خدا را که تواند شمار کرد  
آن صانع قدیم که بر فرش کائنات  
ترکیب آسمان و طلوع ستارگان  
بحر آفرید و بر و درختان و آدمی  
الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت  
آثار رحمتی که جهان سر بسر گرفت  
اجزای خاک مرده بتشریف آفتاب  
ابر آب داد بیخ درختان تشنه را  
چندین هزار منظر زیبا بیافرید  
توحید گوی او نه بنی آدمند و بس  
شکر کدام فضل بجای آورد کسی

### از نظامی

کیست درین دیر که دیر پدای  
بود و نبود آنچه بلند است و پست  
پرورش آموختگان ازل  
کز ازش علم چه دریا است این  
کش مکش هر چه دروزند کیست  
هر چه جز او هست بقائیش نیست  
تا کرمش در تنق نور بود  
چون که جودش کرم آباد شد  
ای همه هستی ز تو پیدا شده  
هستی تو صورت و پیوند نه  
آنچه تغیر نپذیرد توئی

کیست درین دیر که دیر پدای  
بود و نبود آنچه بلند است و پست  
پرورش آموختگان ازل  
کز ازش علم چه دریا است این  
کش مکش هر چه دروزند کیست  
هر چه جز او هست بقائیش نیست  
تا کرمش در تنق نور بود  
چون که جودش کرم آباد شد  
ای همه هستی ز تو پیدا شده  
هستی تو صورت و پیوند نه  
آنچه تغیر نپذیرد توئی

ملک تعالی و تقدس تراست  
ما بتو قائم چو تو قائم بذات

ز ما خدمت آید خدائی تراست  
همه نیستند آنچه هستی توئی  
توئی آفریننده هر چه هست  
زدانش قلم برانده بر لوح خاک  
خرد داد بر تو گواهی نخست  
چراغ هدایت تو بر کرده ای  
زمین را گذر گاه او ساختی  
گهرهای روشنتر از آفتاب  
برون زانکه یاری گری خواستی  
که به زان نیارد خرد در شمار  
که اندیشه را نیست زو برتری  
که تاب خرد بر نشابد ترا

ما همه فانی و بقا بس تراست  
زیر نشین علمت کائنات

### باز از نظامی

خدایا جهان پادشاهی تراست  
پناه بلندی و پستی توئی  
همه آفریده است بالا و پست  
توئی برترین دانش آموز پاک  
چو شد حجت بر خدائی درست  
خرد را تو درشن بصر کرده ای  
توئی کاسمان را بر افراختی  
توئی کافریدی ز یک قطره آب  
جهانی بدین خوبی آراستی  
چنان بر کشیدی و بستی نگار  
چنان بستی این طاق نیلوفری  
خرد تا ابد در نیابد ترا

شورگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

